



با خدا حرف بزنید

من خواهش می‌کنم جوانان عزیز ما سعی کنند معانی این کلمات را در این دعاها مورد توجه قرار بدهند. الفاظ دعا، الفاظ فصیح و زیبایی است؛ لیکن معانی، معانی بلندی است. در این شبها با خدا باید حرف زد، از خدا باید خواست. اگر معانی این دعاها را انسان بداند، بهترین کلمات و بهترین خواسته‌ها در همین دعاها و شبهای ماه رمضان و شبهای احیاء و دعای ابوحمزه و دعاها شبهای قدر است. اگر کسی معانی این دعاها را نمی‌داند، با زبان خودتان دعا کنید؛ خودتان با خدا حرف بزنید. بین ما و خدا حاجبی وجود ندارد؛ خدای متعال به ما نزدیک است؛ حرف ما را می‌شنود. بخواهیم با خدا حرف بزنیم؛ خواسته‌های خودمان را از خدای متعال بخواهیم. این انس با خدای متعال و ذکر خدای متعال و استغفار و دعا خیلی تأثیرات معجزه آسائی بر روی دل انسان دارد؛ دل‌های مرده را زنده می‌کند.

۱۳۸۷/۶/۲۹

خدایا تو

| قدر مطلق منی |

با تو

+ همیشه احوال من مثبت است +

تهیه و تنظیم:

واحد فرهنگی کانون بقیه ...

مسجد صاحب‌الزمان (عج) رضی آباد پایین

E-Mail: mahname.meshkat@yahoo.com

کانال تلگرام مسجد: @sahebazamanmosque

SMS: ۵۰۰۰۲۹۱۷۵۰



امام علی (ع) پس از ضربت خوردن
در حالی که خون از سرشان جاری بود، فرمودند:
فَدَاكَ رَجُلٌ كَرِيمٌ

به خدای کعبه رستگار شدم.

«ماه رمضان» و «مار و پله دنیا»

دنیا به حکم قرآن جز لَهو و لعب نیست، شبیه بازی «مارپله» می‌ماند. یعنی پله‌های زیادی برای رشد دارد و در مقابل مارهای زهرآگینی هم هستند که اگر کسی «خودمراقبتی» یا «تقوا» نداشته باشد، به دام آن‌ها خواهد افتاد و به «اسفل سافلین»^۱ سقوط می‌کند. ماه رمضان یکی از آن پله‌های اساسی است که استثناً از مارها خیلی فاصله دارد و بلکه بیش‌تر، مارهایش در غل و زنجیر هستند.^۲ پس طبیعی است که اغلب آدم‌ها- به شرط رعایتِ حداقل‌ها- بتوانند پله‌های بسیاری از این نردبان را طی کنند و البته اگر کسی نتواند، خیلی سؤال‌برانگیز است:

مَنْ لَمْ يُغْفَرْ لَهُ فِي رَمَضَانَ فَبِئْسَ مَا لَمْ يَكُنْ مِنَ الْغَائِبِينَ

کسی که در رمضان آمرزیده نشود، در کدام ماه آمرزیده خواهد شد؟^۳ ان‌شاء... ما از این افراد نیستیم و تلاش می‌کنیم نباشیم. چون معتقدیم این نردبان خیلی متفاوت است و از اول تا وسط و از وسط تا آخرش اتفاق‌های حیرت‌انگیزی می‌افتد:

هُوَ شَهْرُ أَوْلَىٰ رَحْمَةٍ وَأَوْسَطُهُ مَغْفِرَةٌ وَآخِرُهُ الْإِجَابَةُ وَالْعِتْقُ مِنَ النَّارِ
رمضان ماهی است که ابتدایش رحمت است و میانه‌اش مغفرت و پایانش اجابت و آزادی از آتش جهنم.^۴

مسجد نما

ای خالق دادارم، پاکم کن و خاکم کن
من جز تو که را دارم؟ پاکم کن و خاکم کن

[۱] سوره تین، آیه ۵

[۲] بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۳۴۸

[۳] امالی صدوق ص ۵۳- حدیث نبوی

[۴] کافی، ج ۴، ص ۶۷- حدیث نبوی

مولود رمضان

امام حسن(ع) اولین پسری بود که خداوند متعال به خانواده حضرت علی(ع) و فاطمه(س) عنایت کرد. رسول اکرم(ص) بلافاصله پس از ولادتش، او را گرفت و در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت. سپس برای او گوسفندی قربانی کرد، سرش را تراشید و هم‌وزن موی سرش به مستمندان نقره داد.

نام‌گذاری امام حسن(ع) به رسول خدا محوّل شد و آن حضرت هم منتظر نام‌گذاری پروردگار ماند.

تا اینکه جبرئیل فرود آمد و گفت: "خدایت سلام می‌رساند و می‌گوید چون علی(ع) برای تو همانند هارون برای موسی است، نام فرزندش را نام فرزند حضرت هارون(ع) یعنی شبّر قرار ده!"

رسول خدا فرمود: "زبان من عربی است و شبّر، عبری است."

جبرئیل گفت: "شبّر در زبان عرب به معنای حسن است."

به این ترتیب، کودک، حسن نام گرفت.

یا بِنِ سَوْنِ عَبْدِ الْمُحْتَمِلِ
حَسَنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ

تبیان

خون و وضو

بعضی فکر می‌کنند اگر از بینی یا دهان یا اعضای وضو خون بیاید وضو باطل می‌شود درحالی‌که این طوری نیست.



استفتاات امام خمینی، ج ۱، ص ۴۵، س ۷۲

ما در قبال تمام کسانی که راه کج می‌روند مسئولیم.

حق نداریم با آن‌ها برخورد تند کنیم.

از کجا معلوم که ما در انحراف این‌ها

نقش نداشته باشیم؟

شهید همت



شب احیاء در جبهه

اولین بار بود که می‌رفتم جبهه. شب قدر که رسید، به اتفاق چند تا از بچه‌ها رفتیم مراسم احیاء. جمعیت رو که دیدیم، تعجب کردیم؛ از مجموع ۳۵۰ نفر افراد گردان، فقط بیست نفر اومده بودند!

شب دوم هم همین‌طور بود. برام سؤال شده بود که چرا بچه‌ها برا احیا نیومدن؟ با خودم گفتم نکنه خبر نداشته باشند؟!

... از محل برگزاری احیاء اومدم بیرون. پشت مقر ما صحرایی بود که شیارها و تل زیادی داشت. به سمت صحرا حرکت کردم. نزدیک شیارها که رسیدم، دیدم در بین هر شیار، رزمنده‌ای روبه‌قبله نشسته، قرآن رو روی سرش گرفته و زمزمه می‌کنه.

مراسم احیاء از بلندگو پخش می‌شد. بچه‌ها صدا رو می‌شنیدند و توی تنهایی و تاریکی حفره‌ها، باخدا راز و نیاز می‌کردند.

بعدها متوجه شدم آن بیست نفر هم که برای مراسم عزاداری و احیا آمده بودند، مثل من تازه‌وارد بودند.

راوی: شهید رضا صادقی یونسی

امتحان‌های زندگی

اگر ما در هر امتحانی سربلند بیرون بیاییم، شاید دیگر آن امتحان تکرار نشود و سختی‌های آن به پایان برسد. باید غرض خدا از هر امتحانی را درک کنیم و به سمت تحقق آن حرکت کنیم تا دوران آن امتحان به پایان برسد. هریک از دشواری‌های زندگی، رشدی را می‌خواهند که تا به آن نرسیم، رهایمان نمی‌کنند.



سحرهای ماه رمضان حال و هوای دیگر دارد. آنگاه که بلند می‌شوی تا عهده‌ت را تجدید کنی... صدای دعای ابوحمزه، آرام از مسجد به گوش می‌رسد هنگامی که به این فراز می‌رسد ناخودآگاه گریه می‌کنی.

... فمالی لا ابکی، ابکی لخروج نفسی، ابکی لظلمه قبری ابکی لضیق لحدی ...

... پس چرا گریه نکنم؟ گریه کنم برای جان دادنم گریه کنم برای تاریکی قبرم برای تنگی لخدم ...

و خدا آرام می‌گوید:

"بنده من هنوز فرصت جبران هست"

طرح ریزان

نسبی برای تنهایی

روی سرم گرفته‌ام آنچه را روی دل نگرفته‌ام، زیر سایه‌اش نشسته‌ام، او را که از نورش گریخته‌ام.

امشب هم که آمده‌ام، اگر خمیازه‌هایم بگذارند قرار است قرآن به سر بگیرم.

الغوث الغوث خلصنا من النار یا رب، صدبار تکرارش می‌کنم، با زبانی که تا قبل از این مراقبش نبوده‌ام. چشم‌هایم پر از اشک می‌شود، همان چشم‌هایی که به جای من، او مرا کنترل کرد. دلم می‌شکند، دلی که خیلی شلوغ شده است. اما گویا این شب با همه شب‌ها فرق دارد. حتی بغل‌دستی هم به من توجهی ندارد. انگار قیامت شده است، همه به حال خودشان‌اند. خدایا به دادم برس، نکند ماه رمضان امسال هم تمام شود و من در خواب بمانم!؟

فرصتی برای آشتی‌کنان

مصدق خیر را معین نکن...

به پروردگار بگو: ای پروردگار عزیز! به من خیر عنایت کن؛ اما مصداق خیر را معین نکن، تو عقلت چه می‌رسد؟ مصداق خیر را به خودش واگذار کن.



ما عقلمان نمی‌رسد. ما چه می‌دانیم باباجان من!

پایگاه مطیع

سنگ و سنگ تراش

روزی، سنگ تراشی که از کار خود ناراضی بود و احساس حقارت می کرد، از نزدیکی خانه بازرگانی رد می شد. در باز بود و او خانه مجلل، باغ و نوکران بازرگان را دید و به حال خود غبطه خورد با خود گفت:

این بازرگان چقدر قدرتمند است! و آرزو کرد که او هم مانند بازرگان باشد. در یک لحظه، به فرمان خدا او تبدیل به بازرگانی با جاه و جلال شد! تا مدت ها فکر می کرد که از همه قدرتمندتر است. تا این که یک روز حاکم شهر از آنجا عبور کرد، او دید که همه مردم به حاکم احترام می گذارند حتی بازرگانان.

مرد با خودش فکر کرد: کاش من هم یک حاکم بودم، آن وقت از همه قوی تر می شدم! در همان لحظه، او تبدیل به حاکم مقتدر شهر شد. در حالی که روی تخت روانی نشسته بود، مردم همه به او تعظیم می کردند. احساس کرد که نور خورشید او را می آزارد و با خودش فکر کرد که خورشید چقدر قدرتمند است.

او آرزو کرد که خورشید باشد و تبدیل به خورشید شد و با تمام نیرو سعی کرد که به زمین بتابد و آن را گرم کند. پس از مدتی ابری بزرگ و سیاه آمد و جلوی تابش او را گرفت. پس با خود اندیشید که نیروی ابر از خورشید بیشتر است و آرزو کرد که تبدیل به ابری بزرگ شود و آن چنان شد. کمی نگذشته بود که بادی آمد و او را به این طرف و آن طرف هل داد. این بار آرزو کرد که باد شود و تبدیل به باد شد. ولی وقتی به نزدیکی صخره سنگی رسید، دیگر قدرت تکان دادن صخره را نداشت. با خود گفت که قوی ترین چیز در

دنیا، صخره سنگی است و تبدیل به سنگی بزرگ و عظیم شد. همان طور که با غرور ایستاده بود، ناگهان صدایی شنید و احساس کرد که دارد خرد می شود. نگاهی به پایین انداخت و سنگ تراشی را دید که با چکش و قلم به جان او افتاده است!

الحمد لله

علی (ع) آینه پیامبران

پیامبر اکرم (ص) فرمود: «هرکس می خواهد نوح را در عزم و اراده اش، آدم (ع) را در آگاهی اش، ابراهیم (ع) را در بردباری اش، موسی (ع) را در زیرکی و تیزهوشی اش و عیسی (ع) را در پارسایی و پرهیزگاری اش بنگرد، به علی بن ابی طالب (ع) نگاه کند». حوزه

همیشه با حق

تاریخ اسلام



روایتی است از پیامبر اکرم (ص) که فرمودند:

عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ حَيْثُمَا دَارَ

الأماي (للصديق)، ص ۸۹

علی با حق است و حق با علی. هر کجا علی باشد، حق هم آنجا است. حق به دور علی می گردد، نه این که علی به دنبال حق باشد. ما اگر بخواهیم حق بودن چیزی را بفهمیم، اگر امام علی (ع) گفت: حق است، ما هم می گوییم: حق است و اگر او آن را قبول نداشته باشد، می گوییم: ناحق است.

نکته ی مهم این روایت همین است که پیامبر (ص)، علی (ع) را محور قرار داده اند، نه حق را. گاهی می گوییم: هر کجا حق حضور داشته باشد، علی آنجا است، اما گاهی بالاتر از این را می گوییم؛ مرکز و محور را علی (ع) قرار می دهیم و حق را دنباله روی او معرفی می کنیم.